

پرتوی از قرآن

سید محمود طالقانی

شیوه تفسیری

« پرتوی از قرآن »

تفسیر قرآن با الفاظ قرآن

سید محمد مهدی جعفری



إِنَّ الْقُرْآنَ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا.

آفتاب آمد دلیل آفتاب

از همان روزگاران نخست که قرآن مجید بر پیامبر گرامی اسلام ﷺ نازل گردید، یاران و همراهان آن بزرگوار، نکات ناروشن و پوشیده آیات را از حضرتش می پرسیدند. و چون وجود قابل وی، نخستین ظرف دریافت آن حقایق غیبی بود، طبیعی است که آگاه ترین انسان به راز و رمزهای آن حقایق نازل شده و در دسترس بشر خاکی جای گرفته، پیامبر اکرم ﷺ باشد.

پس از پیامبر، اصحاب او هرچه را در نتیجه پرسیدن یا شنیدن از آن حضرت، فرا گرفته بودند، به عنوان تفسیر قرآن، برای تابعان و دیگران، بیان می کردند. اما از میان اصحاب، امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، افزون بر دیگران می دانست، زیرا هم آن چه را نمی دانست، از استاد و مراد و مربی خود می پرسید؛ هم پیامبر اکرم ﷺ حقایق و اسراری را با او در میان می گذاشت که دیگران ظرفیت درک و پذیرش و نگهداری آن ها را نداشتند؛ و هم خود او، به موهبت پروردگار، چنان استعدادی برای درک رازها و رمز، داشت که در وجود هیچ انسان دیگری نبود. گویی خدا همه اسماء را تنها به او تعلیم داده بود و بس.

این موهبت، در وجود او، همان امانتی بود که پروردگار به فرزندان آدم سپرده بود.

از این جهت، متخصصان علوم قرآنی چهارده شرط و گاه بیش تر، برای مفسر برمی شمارند که همه اکتسابی است و برای اهل تحقیق و افراد درس خوانده، به دست آوردنی. لیکن شرط اصلی را «موهبت» الهی می دانند که اگر کسی این یکی را نداشته باشد، نمی تواند هیچ یک از آن ها را چنان که باید، به کار برد و نتیجه ای را که شاید، به دست آورد^۱.

از این موهبت گذشته، هرکس به تفسیر قرآن دست می یازد، ذهنش گرفتار فرهنگی است که براو چیره است؛ آموزش هایی است که فراگرفته؛ تجربیاتی است که به دست آورده؛ محیطی است که زمان و مکان (تاریخ و جغرافیا) برایش فراهم کرده؛ هدفی است که در برابر خود دارد؛ و سرانجام، آماجی است که در پیش گرفته است و به دنبالش روان است. گروهی، در دوران خفقان ها و خودکامگی ها، تصوف را وسیله دریافت حقایق قرآن می سازند؛ دسته ای در دوران سرگرمی های علمی و دوری از وظایف اجتماعی، علم و فلسفه را مرکب رسانیدن خود به حقیقت مطلق می کنند؛ و برخی دیگر مسایل ادبی، اجتماعی، سیاسی، فقهی و... را. این ها همه می توانند، همگی یا هر یک، پرتوافشانی چراغی باشند فراراه رهرو، لیکن هیچ یک، به تنهایی یا با هم، نمی توانند نوری درخشان و پرتوافکن بر همه ابعاد حقیقت مطلق، یا حتی یک بُعد آن باشند.

امام علی علیه السلام می گوید: «فانظر أیها السائل، فمادلك القرآن علیه من صفة فائتم به، واستضىء بنور هدايته»^۲: ای پرسش کننده [که از من خواسته ای پروردگاران را چنان برایت وصف کنم و به تو نشان دهم که گویی او را با چشم سر می بینی] نیک بنگر؛ هر صفتی از آن بی نشان را که قرآن به تو رهنمود داده است، بپذیر و به دنبالش برو و با نور هدایتش پرتوی درخشان برای روشنی راه خود بخواه.

قرآن، نور است و پرتوی درخشان از حقیقت مطلق که برای دریافت آن، باید از خود آن، یاری جست نه از چیزهای دیگر.

آیت الله سید محمود طالقانی که در خانواده ای علمی و مذهبی و سیاسی و سپس در حوزه علمی و مذهبی قم تربیت شده بود، در درازنای آن سالیان، پیوسته در این اندیشه بود که چرا جامعه اسلامی ایران و دیگر کشورهای اسلامی، این چنین از کاروان پویای بشریت و از زندگی انسانی و روزگاران نخستین مسلمانیت؛ به دور مانده است؛ و در چنین زندگی سراسر عقب ماندگی و ذلتی دست و پا می زند. و در این اندیشه بود که برای بازگرداندن آنان به سطحی نزدیک به مقام انسانیت و بیدار کردن آنان از خواب غفلت، چه باید کرد. سرانجام بدین نتیجه رسیده بود که تنها راه: پویا ساختن ذهن و

زبان و اندیشه است و بازکردن دست مسلمانان با قرآن؛ و بازگشت اندیشمندان به سوی قرآن؛ اندیشیدن خردگرایانه در قرآن؛ و به صحنه آوردن عمل خواهانه آن. اما چه گونه قرآن را باید به زندگی آورد و در آن تدبّر کرد و به دیگران شناساند؟ در حالت آگاهی و پویایی و به شیوه تفسیر قرآن با قرآن.

این نکته را هم باید گفت که شیوه تفسیری آیت اللّه طالقانی جامع بود و او از همه شیوه‌های معمول در این موضوع، در حدّ درست و متعادل آن‌ها، سود می‌جست. اما هیچ یک را کافی و منحصر نمی‌دانست و هیچ شیوه‌ای را بدون درایت و نقد و گزینش اندیشورانه به کار نمی‌گرفت. لیکن آن چه در زیر می‌آید (کاربرد ساختاری واژه‌ها) از ویژگی‌های کم نظیر او بود که برای نمونه، به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

کاربرد ساختاری واژه‌ها در تفسیر آیت اللّه طالقانی

درباره نقش آهنگ کلمات و آیات با معانی و مقاصد، می‌نویسد:

«آن چه مورد توجه و بحث نبوده و شاید به آسانی تحت ضوابط و قواعد در نمی‌آید، کیفیت انطباق آهنگ کلمات و آیات است با معانی و مقاصد که واقعیات و اوضاع یا صفات درونی گوینده را می‌نمایاند. بعضی از محققان اسلامی مانند سیدقطب در کتاب «التصویر الفنی فی القرآن» گرچه این دریچه از اعجاز قرآن را گشوده‌اند، ولی هنوز بحث و تعمق رسایی در آن نشده است. همین ترکیب و هماهنگی کلمات با یکدیگر و با معانی، و نمایاندن صورت و واقعیت مقصود است که قرآن را مانند وجود و ترکیب موجودات و نمودار شدن در صور گوناگون در آفرینش، معجزه ساخته، چنانکه مانند ترکیب عناصر طبیعی، اگر کلمه‌ای را تبدیل به کلمه مرادف آن نمائیم، یا حرفی را از جای خود برداریم، یا فصل و وصل و وقف و حرکت و اوج و حسیض و ایقاع کلمات رعایت نشود، در نظم و هماهنگی و رساندن معنا و مقصد و مقصود اختلال پیش می‌آید»^۲.

در تفسیر «کلاً سیعلمون» نظر مفسران را ذکر می‌کند. سپس خود می‌گوید:

«به هر حال این دو توجیه (که اثبات و خبر از علم اخروی یا آینده دنیا باشد) گرچه خلاف واقع و حقیقت نیست، ولی هریک از جهتی، با معانی لغات و ترکیب آیات، جز با تأویل، تطبیق نمی‌کند.

با توجه بدین که علم، درک صورت یا واقعیت اشیاء است و اختلاف درباره هر واقعیتی نخست راجع به درک و چگونگی آن است و با توجه بدین که عرب، در آغاز رسالت به هیچ گونه نمی‌توانست اعلام بقاء و معاد را تصور و درک کند، در کیفیت آن متحیر بود. بقاء انسان، بازگشت انسان، ثواب و عقاب و

قیامت، همه از تصور آنان بسیار دور بود، چنان که قرآن چگونگی تصور و استهزای آنان را در آیاتی می‌نمایاند....

با توجه به این چند مطلب، مقصود آیه تاحدی فهمیده می‌شود و در مفهوم «علم و کلاً و سین و وحدت فاعل مختلفون و سیعلمون»، اشکال پیش نمی‌آید. این تحرک و تحوّل غیرمترقب و ناگهانی از اختلاف و شک به علم و یقین (چنانکه با تاریخ و حروف و ترکیب کلمات تطبیق می‌کند) با طنین آیه «کلاً سیعلمون، ثم کلاً سیعلمون» نیز مطابق است.^۴

از نظر آیت اللّه طالقانی، حرف آخر آیات که می‌توان آن را به منزله «روی» در شعر دانست، در مفهوم آیه نقش مؤثری دارد:

«الم نجعل الارض مهاداً. حرف آخر «روی» از این آیه تا آخر سوره، الف است. این گونه روی را، بخصوص در این آیات، می‌توان اطلاق نامید و این اطلاق صوتی با مضامین آیات هماهنگ است، چه این آیات با تحریک ذهن، فکر و نظر باز می‌کند و از آیه ۱۷ «ان یوم الفصل کان میقاتاً» به بعد، مراحل آینده انسان را می‌نمایاند.

این آیه با استفهام تقریری، اذهان را به اندیشه و اقرار بدین حقیقت که: زمین محل پرورش انسان است، برمی‌انگیزد.^۵

نه تنها کلمات و حروف قرآن با معنی آن هماهنگی دارند، بلکه حرکات و اعراب نیز در بیان مفهوم خاص و مورد نظر قرآن مؤثرند. در ذیل آیه «وَبَنِّیْنَا فَوْقَکُمْ سَبْعاً شَدَاداً» (نبا/ ۷۸/ ۱۲) می‌گوید:

«آهنگ لفظ «بَنِّیْنَا...» با فتحه‌های متوالی و متدرج^۶، نمایاننده بالا بردن و توسعه توجّه ذهن بدان سو می‌باشد»^۷.

خودباختگی در برابر علوم روز

برخی از مفسران، در برابر کشفیات علمی در روزگار جدید چنان خودباخته دستاوردهای پیوسته در حال تغییر دانش نوین شده‌اند که برای رفع اتهام واپسگرایی از دین و قرآن و دینداران، با دستپاچگی و ناشیگری، به توجیه آیات قرآن، و با تأویل زیغ‌گرایانه، به تطبیق مندرجات قرآن با فرضیه‌های علمی دست زده‌اند و با این اقدام خود نه تنها رفع اتهام پنداری خود و دیگران را نمی‌کنند، بلکه پندار خود را تثبیت هم می‌کنند. آیت اللّه طالقانی، این خودباختگی و احساس حقارت در برابر علوم جدید را سرزنش می‌کند. او خود کتاب‌های نوین علمی مانند: «زندگی و مرگ خورشید» نوشته

ژرژ گاموف، «یک، دو، سه، بینهایت»، «فرسایش و دگرگونی زمین» نوشته ژروم ویکوف، «مجموعه علمی جهان» نوشته رودلف مین کوفسکی و مانند این‌ها را با دقت مطالعه کرده است و از مطالب آن‌ها دارای ذهنی روشن‌تر شده است؛ ذهنی که در پرتو هدایت‌های قرآنی، چون ماه از خورشید نور می‌گیرد و پرتوهایی بر زمین اذهان خواننده می‌پراکند؛ با خواندن کتاب‌های علمی، زمینه‌های تازه‌ای برای فهم روشن‌تر و بهتر حقایق تغییرناپذیر قرآنی به دست می‌آورد و با علم به تغییرپذیر بودن کشفیات علمی و فرضیه‌های آن، حقایق ثابت آیات را با استفاده از ساختار واژه‌ها، حرکت حروف، ترکیب کلمات، آهنگ آن‌ها، حرکات و اعراب آن‌ها، روشن‌تر و با بیانی نوتر، بازمی‌گوید. در توضیح کلمه «سراجاً وهاجاً» چنین می‌گوید:

«این دو صفت، وضع و چگونگی ساختمان و موقعیت آفتاب را می‌نمایاند: سراج، چراغ است، [و] چون در میان خانه منظومه شمسی چنان قرار گرفته که هریک از غرفه‌ها و گوشه‌های این خانه را روشن می‌کند، وهاج است.

نور و حرارت از خود می‌افروزد و می‌پراکند (و مانند چراغ‌های معمولی) مایه و ماده روشنی از غیر بدان نمی‌رسد. با دقت در معانی لغوی «وهاج»، معلوم می‌شود که این لغت مرادف با وقاد نیست که فقط مفید فروزندی و منشأ پرتو و حرارت باشد، بلکه بیش از آن، وهاج مفید انتشار خواص و آثار دیگر است. مجموع این معانی فقط درباره خورشید صدق می‌کند که سرشار از نور و حرارت و انرژی است و پیوسته از سرچشمه درون خود، انواع قدرت‌ها (انرژی‌ها) به صورت نور و حرارت به سطح و از سطح آن‌ها به اطراف فضا و سیارات، ساطع می‌کند که قسمتی از آن منشأ حیات و زندگی زمین می‌گردد. پیشرفت آخرین نظریات و کشفیات فیزیک نجومی، پیوسته از این مطلب پرده برمی‌دارد.

با توجه بدین کشفیات و در نظر گرفتن جمله کوتاه «سراجاً وهاجاً»، می‌توان به اعجاز قرآن در این توصیف و بیان این حقیقت، آشنا شد و آن را مقیاسی برای بیان عمومی قرآن از دیگر مطالب و حقایق دانست؛ خصوصیات و ممیزات این کلام را از کلامی که مشابه یا مرادف آن باشد، در چند جهت، می‌توان یافت:

۱. معنی دو لغت خاص «سراج» و «وهاج» که پیش از این بیان شد.
۲. آمدن دو وصف متوالی که هریک نمایاننده صورت و جهتی از موصوف است و وصف دوم مکمل وصف اول و هر دو مبین واقع است: سراج، نمایاننده نور آن بر سطح زمین و دیگر سیارات؛ و وهاج، نمایاننده تشعشع پیوسته درونی اش.
۳. مفعول اول «جعلنا» که «الشمس» مقدر موصوف است ذکر نشده تا ذهن، یکسره و بدون تبعیت از نام عمومی و توجه بدان نام، متوجه صورت و واقعیت آن شود.

۴. هردو وصف نکره آمده: «سراجاً وهاجاً» نه معرفه «السراج الوهاج»، که مشعر بر اهمیت و برتر بودن آن از تصور عموم است.

۵. از برخورد دو جیم با تنوین (که بین هردو فاصله‌ای است و هردو کلمه پی‌درپی می‌باشد)، موج خاصی آشکار می‌سازد که هماهنگ با تشعشع و تموج آفتاب است.

۶. طنین خاص «وهاجاً» (که با برخورد «واو» به «های مشدده» یعنی با فشار خارج شدن هوا از ریه، سپس با امتداد یافتن با «الف ساکنه» و متموج گردیدن با «جیم منون» یا در حال سکون با امتداد الف رها می‌گردد)، همه نشان‌دهنده هماهنگی با حرکت شدید تشعشع از درون آفتاب و رسیدن و برخورد به سطح و آن‌گاه آزاد شدن و موج برداشتن در فضا می‌باشد.

این خصوصیات نمونه‌ای است از بلاغت اعجازی قرآن که پیشرفت‌های علمی هرچه بیش‌تر آن را آشکار می‌سازد.

چون معنای «جعل» گرداندن از وضعی به وضع دیگر است نه تکوین، آیه بیان گردیدن آفتاب به صورت «سراج وهاج»، پس از تکوین «سبع شداد» است. پس نباید تصور کرد که تأخیر ذکر «سراج وهاج» بعد از بنیاد «سبع شداد» مشعر بر تأخیر تکوین آفتاب بعد از آن است.

تنوع افعال: جعل، بناء و خلق که در این آیات آمده است و هر یک معنی و جای مخصوص به خود دارد، شایان توجه است.^۸

در پایان سوره «نبا» درباره نقش الفاظ و آهنگ کلمات با معانی، چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «این سوره در بیان «نبا عظیم» و شواهد خلقت و منازل و مراحل انسان و جهان، با آیات و مقاطع کوتاه و آهنگ شدید و سریع شروع شده و هرچه آیات به نهایت سوره که بیان مسیر بی‌نهایت است نزدیک‌تر می‌شود، هماهنگی با معانی، آیات و مقاطع طولانی و کشیده‌تر (قهرآهنگ حروف و کلمات آهسته‌تر) می‌گردد. آخرین آیه این سوره طولانی‌ترین آیات آن است که با بیان و انعکاس آه و حسرت و ناله آرزوی کافران به پایان می‌رسد و مانند شعله وجود آنان خاموش می‌شود»^۹.

شرایط تفسیر

نخستین شرط درستی تفسیر، تأیید گرفتن آیات قرآن از خود آیات آن است که «إن القرآن یفسر بعضه بعضاً»، زیرا نخستین سرچشمه آگاهی برای رفتن به سوی حقیقت، همان حقیقت است. هیچ دلیلی روشن‌تر از آفتاب برای آفتاب نیست.

شرط دوم، راهنمایی الفاظ قرآن است بدان شیوه که بسیاری از مفسران از آغاز، از آن‌ها

سود جسته اند. در این نوشتار، سود جستن از آن را بوسیله آیت الله طالقانی نشان می دهیم. گذشته از این دو شرط، در دست داشتن روایات صحیح از امامان معصوم، بهترین منبع برای تفسیر قرآن است زیرا ایشان از تربیت شدگان مکتب نبوت هستند و از همگان به سرچشمه حقیقت نزدیک تر، و از زلال آن سیراب تر.

لیکن برخی از مفسران، از همه این سرچشمه ها دور شده اند و به بیراهه رفته اند و با استفاده از اسراییلیات، به حدس و گمان متوسل شده اند.

آیت الله طالقانی پیش از توسل جستن به شیوه هایی که خود درست می داند، به طرح نگرش های دیگران می پردازد تا نادرستی یا دوری آن ها از واقعیت را به آگاهی خوانندگان برساند و اندیشه آزاد آنان را به داوری برانگیزد. سپس نظر خود را مستند به یکی از شرایط یادشده در بالا یا همه آن ها طرح می کند.

در ذیل آیات نخست سوره «نازعات» چنین می نویسند:

«مفسرین عموماً چون توجه داشته اند که سیاق آیات و قَسَم ها، بیان یک حقیقت در اوصاف مختلف است، خواسته اند تا این اوصاف را با آن حقیقتی که مورد نظر و تفسیرشان است تطبیق نمایند. معروف تر از همه، تفسیر و تطبیق به ملایکه است.

این تفسیرها اگر با بعضی از این آیات تطبیق کند، همه آن ها با همه این سوگندها انطباق و تناسب ندارد و اشکالات دیگری هم به نظر می رسد، مهم تر از همه این که:

۱. تفسیر آیات یا باید مستند به ظهور الفاظ یا نقل معتبر و مستند به معصوم یا شواهدی از دیگر آیات باشد. و این تفسیرها نه مستند به ظهور الفاظ است و نه احادیث معتبر و نه آیات همانند. فقط احتمالاتی است که از سابقین به لاحقین رسیده و لاحقین از جهت احترام به نظرهای گذشتگان ضمن تفسیر آورده اند.

۲. سوگندهای قرآن بیان آیات دلایل و شواهد عالم است برای متوجه نمودن اذهان به مقصود و اثبات مدعی. این شواهد باید مشهود حسی یا شبه حسی باشد مانند: «والشمس، والسماء، والقمر، والنهار، والفجر، والضحی، والعصر، وما خلق، والنجم، والتین، والزیتون، والعدایات، والقلم، والطور، والذاریات، والمرسلات...» چنان که ظاهر است این سوگندها همه مظاهر مشهود است که برای اثبات منظور از قسم آمده برگرداندن این اسماء و صفات از معانی ظاهر، تأویل آیات است، نه تفسیر آن ها. با این که تفسیر این سوگندها به ملایکه یا ارواح (که نظر بیش تر ناقلین تفسیر است) شاهد آوردن به چیزی است که خود نه مشهود حسی و نه شبه حسی است که با توجه و تحقیق علمی برای عموم مشهود گردد.

۳. با تأمل در سوگندهای قرآن معلوم می شود که مطلب و مدعاهایی که

سوگند برای آن‌ها آمده، ربط و پیوستگی خاصی با سوگندها دارد که با توجه به آن روابط و حقایق، مطلب و مقصودی که مورد شک و تردید است اثبات می‌گردد. آن چه در تطبیق این سوگندها گفته‌اند اذهان را به «یوم ترجف الراجفة» که مقصود است، متوجه نمی‌سازد و این حقیقت را تقریب یا اثبات نمی‌نماید.

۴. این اوصاف که جمع مؤنث آمده از جهت لفظ نیز با همه موصوف‌ها (ارواح ملایکه) تطبیق نمی‌کند.

اگر مفسرین این آیات، نظر خود را از عالم غیرمشهود به عالم مشهود تنزل می‌دادند، برای مردمی که این شواهد و سوگندها متوجه بدانان می‌باشد، مشهود بود و اشکالاتی که اشاره شد، پیش نمی‌آمد. اگر هم مقصود این آیات موصوف‌های غیرمشهود باشد، باز از طریق نظر در مشهودات می‌توان آن‌ها را شناخت. با توجه به لغات خاص و کلمات و اوزانی که در این آیات آمده، آشکار است که این سوگندها ناظر به انواع یا مراحل حرکات یا متحرکات از جهت حرکات می‌باشد. بنابراین، اگر گونه‌هایی از حرکات کلی محسوس یا معلوم را در نظر بگیریم، شاید تا حدی به مقصود قرآن از این سوگندها آشنا شویم.^{۱۰}

سپس خود او مثال‌هایی از: حرکت وسایل نقلیه، در زندگی ماشینی و حرکت وسایل صنعتی، حرکات عوامل طبیعی مانند هوا و ابر، جنبش‌های حیاتی در گیاه و حیوان، جنبش‌ها و انگیزه‌های ارادی که منشأ حرکات انسان است، مطرح می‌کند و مراحل گوناگون آن حرکت‌ها را با «نزع» و «غرق» و «نشط» و «سباحت» و در نهایت «تدبیر امر» تطبیق می‌دهد و این مراحل گفته شده در آغاز سوره را به عنوان یک سنت و قوانین منظم حرکات در سراسر خلقت ساری و جاری و قابل انطباق می‌داند.

قرآن حقایقی است از حقیقت مطلق و بیکران جهان غیب. اما پروردگار جهان می‌خواهد بشر گرفتار در میان واقعیت‌های محسوس و مادی را، به هر نحوی شده از آن حقایق، به اندازه توان دریافتش آگاه گرداند. لذا پروردگار همه هنرها و شیوه‌هایی را که بشر برای فهم و درک مطلب تاکنون آموخته و برای همیشه و همه جا آموختنی و دریافتنی است، در این راه به کار می‌گیرد.

آیت الله طالقانی، به عنوان نتیجه‌گیری از بیان آیات ۱ تا ۱۴ سوره «نازعات» می‌گوید:

«از آیه اول تا این آیه (فاذا هم بالساهرة)، آیات پیوسته و متوالی و با امواج شدید و سریع و کوتاه و ایقاعات و روی‌های (حروف آخر) خاصی آمده چنان که تا حد بسیاری (گرچه معانی لغات و کلمات برای شنونده مفهوم و معلوم نباشد)، آهنگ آیات رساننده مقصود و نمایاننده محیط و جوی سراسر حرکت و موج و تشعشع می‌باشد»^{۱۱}.

تموج و ضربات پنج آیه اول شدیدتر و سریع تر است. از آیه ششم طول آیات بیش تر و لحن و حرکت آن آرام تر می گردد مانند حرکت و موجی که از اعماق دریا، یا هوا به شدت انگيخته و انتزاع شده: «والنازعات...». و هرچه پیش می رود و طول موج بیش تر و ضربات آن آرام تر می گردد تا به کنار افق یا ساحل می رسد: «یوم ترجف الراجفة».

«سبک و آهنگ و حروف آخر آیات بعد که بیان حکایت تاریخی است، به صورت دیگر درآمده و به طور کلی تا آخر سوره، چنان که با اندک تأمل مشهود است، به مقیاس تغییر مطالب، آهنگ و طول و روی آیات تغییر می یابد»^{۱۲}.

هماهنگی ساختار کلمات با معنای آن ها

سخن و کار بشر تحت تأثیر فرهنگ، تربیت، پیشینه تاریخی و شرایط اجتماعی جای دارد. پس برای این که آن چه را در درون دارد بهتر به دیگران برساند، به زبان و خط و علایم و نشانه ها دست یازیده است و بعدها برای تفهیم بیش تر، هنر خوشنویسی، تصویر، نگارگری و دیگر زیبا سازی ها، فنون و تدابیر را وسیله ساخته است.

آفریدگار جهان نیز برای بهتر رساندن حقایق و قوانین و سنت ها و پدیده های جهان آفرینش به آگاهی انسان و به جنبش درآوردن اندیشه و خرد و دیگر استعداد های او، از همین ابزار و نشانه هایی که در اختیار بشر است و به دست و اندیشه خود بشر پدید آمده است، سود می جوید. لیکن آن ها را چنان در کنار هم می چیند که پدیده های جهان آفرینش را، زیرا نظم حاکم بر جهان در صورتی که روشن شود، فهم پدیده ها را بهتر فراهم می سازد و اگر انسان بتواند به نظم ظاهری الفاظ و واژه های قرآن هم پی ببرد، معانی و منظوره های پروردگار را بهتر درمی یابد. آیت الله طالقانی بدین نظم و نقش کلمات و ساختمان واژه ها در سراسر تفسیر خود توجه دارد که چند نمونه از آن ها در زیر نقل می شود:

در پایان تفسیر سوره «والضحی، واللّیل إذا سجدی، ما ودّع ربک وما قلی» می نویسد:

«از آیه یک تا پنج، طول آیات چون طول شعاع نور «والضحی» و پرتو وحی و سایه رحمت شب، به تدریج گسترش یافته است: از یک کلمه کوتاه «والضحی» تا دو و سه و چهار کلمه بلند و با حرکات و ایقاعات آرام و فواصل الف مقصوره که بعد از فتحه و فتحه ها آمده محیط سراسر محبت و لطف پیوسته را می نمایاند. از نخستین تابش نور و برآمدن روز و وزش نسیم و آرامش شب و آینده امید انگیز و رضایت بخش. آیات ۶ تا ۸ با همین فواصل و تصدیر استفهام دارای لحن

تذکاری و انگیزنده است. سه آیه آخر با تغییر اوزان فواصل، دارای لحن متفوق و تنبیه و آمرانه است»^{۱۳}.

همین برداشت را جلال الدین مولوی، با تعبیری عارفانه بیان کرده است و آیت الله طالقانی برای استشهاد آورده است:

<p>وَالضُّحَىٰ نورِ ضَمِيرِ مُصْطَفَى از برای اینکه آن هم عکس اوست خود فنا، چه لایق گفت خداست وین تن خاکسی زنگاری او با شب تن گفت: هین ماودعک زان حلاوت شد عبارت: مَا قَلَى^{۱۴}</p>	<p>زان سبب فرموده یزدان وَالضُّحَى قول دیگر کاین ضحی را خواست دوست ورنه بر فانی قسم خوردن خطاست باز وَاللَّيْلِ است سَتَّارِ او آفتابش چون برآمد زان فَلَکُ وصل پیدا گشت از عین بلا</p>
--	---

حقایق قرآنی «يُدْرِكُ وَلَا يُوصَفُ» است

حقیقت مطلق در همه پدیدارهای آفرینش نمودار می شود: خورشید، دریا، کوه، آسمان، زمین، حیوان، انسان، روح، عقل، اندیشه، کلمات، الفاظ، عبارات، حروف، آهنگ، همه و همه چیزهای دیگر هر یک نمونه ای از تجلیات حقیقت مطلق است. از این رو، هر انسانی (که خود تجلی نور و تجلی گاه نور حقیقت است)، می تواند به نسبت قابلیت و ظرفیت و دوری و نزدیکی به نور، از کل و مطلق خود فیض ببرد ولی شاید نتواند همه آن چه را به دست می آورد، بر دیگران بتاباند. تنها رسول امین خدا ﷺ و امامان دست پرورده وی و متصل به سرچشمه وحی هستند که چون «بدر» همه انوار برگرفته از خورشید حق را بر زمین دل ها، به کمال می تابانند. آیت الله طالقانی در پایان تفسیر سوره «التین» چنین می گوید:

«طول آیاتش از آیه ۱ تا ۴ گسترش یافته. در آیه ۵ دوباره کوتاه شده. آیه ۶ به منتهای طول رسیده. آیه ۷ و ۸ به طول متوسط نسبی برگشته است. وزن آخر آیه اول و ششم فعول و باقی آیات به وزن فعیل با فواصل واو و نون، یاء و نون، یاء و میم است. آهنگ مجموع طول و حرکات و فواصل این آیات، گویا ظهور قدرت حکیمانه و طلوع وحی را در افق ممتد و خط طولانی میان شرق و غرب و از شمال به سوی جنوب در برابر چشم می نمایاند که از سرزمین و سرشاخه های التَّيْنِ وَالزَّيْتُونِ (دو سوگند کوتاه) طالع شده و با طنین طور سینین و (هذا) البلد الامین گسترش و تابش یافته، چنان که در تعبیر و آهنگ «طور سینین» ماقبل واو و کسره ها و سکون های متوالی ارتفاع قلّه وحی و گسترش دامنه های آن گویا نمودار است. و همچنین است آهنگ حرکات زبرین و زیرین «اسفل ساقلین» که در

آمدن در سطح پایین و جای گرفتن در آن را می نمایاند. عبارات و الفاظ و حرکاتی که در آیات این سوره به نظم درآمده و آهنگ‌هایی که از آن‌ها برمی آید، گام به گام نمونه‌های قدرت و تقویم و تربیت را از زمین به آسمان و از محسوس به معقول تا آفرینش عالی انسان و هبوط و صعود آن پیش می برد و با هم می پیوندند. آن چه درباره نظم و جمال و ترکیب و آهنگ و جذب آیات گفته شده و می شود، آن قدری است که می توان استشعار نمود و به تعبیر آورد. اما بیش از این مانند جمال‌ها و ترکیبات تجلیات خلقت، اثرش مشهود و توصیفش غیرمقدور است»^{۱۵}.

نقش کلمات و حروف در نشان دادن واقعیت‌ها

پروردگار توانا و دانا، هنگام بیان یک داستان از امت‌های گذشته، قصد داستان‌سرایی ندارد بلکه در سوره‌هایی، نخست با سوگند خوردن‌ها اهمیت پدیده‌های محسوس و نامحسوس جهان آفرینش را، به بشر خفته در میان عادات و غفلت زده در میان برانگیزنده‌ها و آموزنده‌ها نشان می دهد و سپس با طرح گوشه‌ای از یک سرگذشت و معمولاً بیان پیامد آن، ارتباط میان پدیده‌های طبیعت را با حرکت انسان در تاریخ به بشر آموزش می دهد و گاه این دو را با درون انسان پیوند می زند تا حاکمیت سنت و قوانین خلقت را بر همه پدیده‌های آفرینش یادآوری کند. آیت الله طالقانی بر این باور است که ساختار واژه‌ها، شیوه پی درپی آمدن آن‌ها آهنگ و وزن آن‌ها و پس و پیش و طنین حرکات آن‌ها نیز گویای آن واقعیت‌هاست. چشم باز و دل بینا و اندرون پاک می خواهد تا دریابد:

«فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهُ... تغییر ضمائر راجع به ثمود (از مفرد به جمع) و تکرار آن اشعار بدین دارد که قوم ثمود در هر یکی از تکذیب و پی کردن شتر و استحقاق عذاب شریک و همکار بودند. فاء‌های پی درپی تفریعی و پیوسته به افعال، سرعت و پیوستگی حوادث را می رساند. ماده لغوی و هیأت لفظی فعل فَعَمَدَمَ، حرکت و خروش عذاب پی درپی را می نمایاند. فاء تفریع فدمدم و باء بذنبهم، برای هشجاری و توجه دادن به علل و مقدمات پیوسته به عذاب است. ضمیر فاعل فسواها راجع به رب یا مصدر دمدم و ضمیر مفعول «ها» راجع به ثمود است. تغییر ضمیر راجع به ثمود (از جمع به مفرد) در این آیه از جهت جماعت یا از میان رفتن جمع است: پس به سبب گناهان‌شان، پروردگارشان بر آن‌ها بخروشید و خشم آورد. پس همه را یکسان از میان برد»^{۱۶}.

در پایان همین سوره می نویسد:

«تا آخر سوره، کلمات آخر بر وزن «فعلا» با کلمه «ها» آمده است. هریک از آیات قسم و جواب‌های آن دارای دو ایقاع متقارب است و ایقاع و برخورد اول

اکثر آیات شدیدتر می باشد: «والشمس - وضحاها... والنهار - اذا جلاها...» این گونه ایقاعات و برخورد حروف و حرکات و سکون ها و طنین «فعلاها» جوی متموج و متحرک و متطور پدید می آورد که نمایانده معانی آیات است.

آهنگ خاص فعل «فدمدم» و طنین حرکات آن که به حرکت زیر و سکون «علیهم» منتهی می شود، حرکت رعدآسای عذاب و طوفان و فراگرفتن و فرود آمدن آن را مجسم می نماید. پس از آن جنب و جوش و صدای گناهکاران و سرکشان خاموش می شود و زندگی شان به پایان می رسد: «فسواها» و جریان تاریخ با اعلام کوتاه «ولایخاف عقباها» پیش می رود»^{۱۷}.

لحن و تعبیر آیات

به همان اندازه که کلمات و عبارات و حروف و حرکات، در فهم آیات مؤثرند، لحن و تعبیر آیات نیز نقش مؤثری در فهم و درک مضامین قرآن دارند. آیت الله طالقانی در ذیل تفسیر سوره «انفطار» می نویسد:

«لحن و تعبیر آیات این سوره به هشت صورت درآمده است: تا آیه پنج، آیات کوتاه و با تاء ساکنه بسته شده است. چهار آیه اولی، با طنین اِذا، آغاز شده که نمایاننده اخبار انگیزنده و عابرائه برتر از اندیشه است. طول موج و تفصیل کلمات آیه پنج، هماهنگ با بیان بروز نهایی اعمال و جواب اندیشه حاصل از چهار آیه قبل می باشد. این آیه انسان را به نهایت مسیر و اعمالش آگاه می کند و آماده اش می نماید تا به موانع روحی و نفسانی که او را از نظر در این مسیر نهایی بازداشته است، آگاه شود. آیه ششم «یا ایها الانسان...» با نداء و موج طولانی و هشیار کننده، به سوی انسان مستعد و غافل همی پیش می آید و تموج آن در فضای ذهن منعکس می گردد: «ما غرک...» و با یاء و میم «الکریم» متوقف می شود. آیه هفت و هشت با آهنگ شدید و سریع، مراحل خلقت انسان را می نمایند و از نظر می گذرانند. از آیه نهم که با کلمه کلاً آغاز شده است، لحن آیات آرام و آهسته می شود تا شاید انسان را به فعل و انفعال های داخلی و نفسانی و ثبت و پایه گذاری اعمال در بنای سعادت و شقاوتش متوجه گردانند. وزن و لحن این آیات با یاء و نون و آیه دوازدهم با واو و نون آمده است که نمایاننده استمرار و پایه گیری می باشد. پایه گیری و بقای اعمال و نفوذ آن ها در اعماق وجود انسان و طبیعت، به صورت نهایی و قطعی نعیم و جحیم درمی آید که به دو آیه کوتاه سیزده و چهارده و بسته شدن به یاء و میم منتهی می شود. آیات بعد با لحن فعل استمراری «یصلونها...» و وزن یاء و نون از اجمال به سوی تفصیل پیش رفته و هماهنگ با مقصد به آخرین و مفصل ترین آیه و نهایت وجود و کلمه «الله» ختم گردیده است.

خواندن این سوره با قرائت و لحن متناسب و تفکر در آیات و حقایق آن، جلو دید ذهن را برای توجه به نهایت مسیر انسان و جهان باز می نماید و روح را به سوی فرا آمدن به مقامات عالی و همت را برای کوشش در عمل خیر و باقی، برمی انگیزد»^{۱۸}.

در ذیل تفسیر آیه «فأذرتکم ناراً تَلْظَى» از سوره لیل نیز می نویسد:

«ناراً نکره، عظمت و ابهام این گونه آتش را می رساند. تَلْظَى صفت ناراً است، هیأت و لغت این فعل افروختگی پی در پی و درگیری آن را می نمایاند: آتشی بس عظیم و ناشناخته که پیوسته فروزانتر می شود»^{۱۹}.

قرآن یک نظام به هم پیوسته

طبیعت این کتاب همچون کتاب طبیعت (به تعبیر زنده یاد دکتر شریعتی) از یک نظام پیروی می کند. همان نظام که بر جهان آفرینش حاکم است. در هر نظام هر جزء، در عین آن که به وظیفه مستقلی که برعهده دارد عمل می کند، انجام وظیفه اش با دیگر اجزاء در ارتباط کامل است، به گونه ای که اگر هریک وظیفه خود را انجام ندهند، همه نظام مختل می شود و در نهایت از هم می پاشد. آیات قرآن نیز چنین جایگاه و وضعیتی دارند. هریک به تنهایی گویای حقیقتی مستقل و نشان از یک حقیقت جداگانه است، اما همه این حقیقت ها با یکدیگر در ارتباط هستند و در مجموع، یک نظام از حقیقت یا یک حقیقت نظامدار را تشکیل می دهند. و باید در فهم آیات نیز این نظام و پیوند اجزای آن با یکدیگر را در نظر گرفت. آیت الله طالقانی درباره این ارتباط در پایان تفسیر سوره «علق» می نویسد:

«آیات این سوره تقریباً یکسان و کوتاه و اوزان آن ها به اختلاف معانی، مختلف آمده است: از آیه ۱ تا ۵ با وزن و فواصل واحد و قریب المخرج (لام و قاف- راء و میم- لام و میم) آمده است که هماهنگ با فواصل خلق و تعلیم و تکمیل می باشد. فواصل آیه ۶ تا ۱۴، با الف های بالنسبه مقصوره آمده است که هماهنگ با معانی و ترکیب این آیات، میدان محدودی از اندیشه و عمل بازتر و حرکت و پیشرفت را می نمایاند. از آیه ۱۵ تا ۱۸ لحن آیات شدید و اوزان فواصل «فاعلة» تمثیلی از درگیری و سلطه حاکم و محکومی و زبونی طاغی است. سوره با آیه ۱۹ که مشتمل بر کلمه محرک «کلاً» و یک نهی «لا تطعه» و دو امر «واسجد واقرب» است و به نهایت لب با باء بسته می شود، پایان یافته. در نظر و ذهن ابتدایی و ناآگاه، شاید آیات این سوره با مطالب گوناگون و فواصل کوتاهش مانند اشعار پراکنده و نامأنوس و غیرمرتبط بنماید. ولی با نظر عمیق و ذهن هشیار متضمن حقایقی عالی و منزه از تخیلات شاعرانه و

دارای ترکیب و آهنگ مرتبط و موزون است. این سوره که طلیعه وحی بوده با امر انگیزنده اقرء و اسم ربّ که سرآغاز تعلیم و تربیت و هدف عالی رسالت است، شروع شده و معانی آن که با کلمات و حرکات و فواصل ترکیب یافته، اطوار خلق و تکمیل آن را می‌نمایاند. اسم ربّ که سرآغاز دعوت و مشعر به تربیت است (با کسر ه‌های متوالی) تنزل و سریان ربوبیت را در مظاهر خلق مطلق و خلق انسان از منشأ بسیار پست («خلق - خلق الإنسان من علق») با آهنگ فتحه‌های متوالی و متناوب - به صورت بارزی نمایانده و در تعلیم و تعلم انسان «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم» کامل گردیده است.

به همین ترتیب، ارتباط نظام دار و سامان یافته آیات را با یکدیگر، تا آخر سوره نشان می‌دهد و در پایان چنین نتیجه می‌گیرد:

«این نظم و هماهنگی که در معانی و تعبیرات و ترکیب‌های کلمات و حرکات این سوره، مانند دیگر سوره‌ها مشهود است، با کم و بیش شدن کلمه یا حرف یا حرکتی مختل می‌شود»^{۲۰}.

بلاغت رسای قرآن نمایاننده روند واقعیت است

هماهنگی پدیده‌های جهان آفرینش باعث نظم و ترتیب در آن‌ها و وظایف و کارهای شان می‌گردد و این نظم و ترتیب یک قانون حقیقی، در جهان نظری و یک واقعیت عینی در عالم عملی است. لذا شکفت نیست اگر کلمات و حروف و حرکات قرآن و ترتیب آمدن افعال و اسماء و ضمائر نیز گویای همان نظم قانونی و نشانگر همان روند واقعی باشد. الفاظ آن چنان نظم و ترتیب و آهنگی دارند که با اندک بررسی و دقتی می‌توان به هماهنگی در معانی و قوانین حاکم بر آن پی برد. آیت اللّه طالقانی در تفسیر آیه نخست سوره نساء: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً» می‌نویسد:

«نفس واحدة، یک واحد حیاتی ناشناخته «نکره» را می‌نمایاند که تنها به وحدت مؤنث «واحدة» توصیف شده: یک واحد زنده و متنفس. دارای جان و خاصیت جذب و دفع و تغذیه از ریزترین و ساده‌ترین پدیده زنده تا عالی‌ترین و کامل‌ترین آن. (و اگر مقصود شخص یا عین باشد، با صفت و ضمیر مذکر آورده می‌شود: رأیت نفساً عالماً. عندي خمسة عشر نفساً - المنجد). در آیه ۹۸ انعام به جای «خلقکم»، «أنشأکم» آمده: «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ». «نشأ وإنشاء: أحداث و تربیت - مفردات راغب». در آیات قرآن نشأ و إنشاء در مورد أحداث، ایجاد، برآوردن پدیده‌ای دیگر و برتر

آمده است. ضمیر «کُم» در خَلَقَكُم، اُنشَأکُم، راجع به ناس «یا ایها الناس» است که همه افراد و اشخاص و انسان‌ها را دربر می‌گیرد. شایسته بلاغت رسای قرآن همین است که روش و ترتیب عطف‌های: «خَلَقکُم من نفس واحدة، وخلق منها زوجها، وبتّٰ منهما» مطابق و نمایاننده روند واقعیت باشد: آفرینش همه «کُم» از نفس واحدة، آفریده شدن زوج آن نفس از آن و برآوردن و پراکندن مردان و زنان از آن دو.^{۲۱}

تفاوت معنایی الفاظ متفاوت، از ویژگی بلاغی قرآن است

از نخستین روزگاری که بشر سخن گفتن آموخت، ناچار شد که دربرابر هر پدیده محسوس و مفاهیم نامحسوس نامی و نشانی برگزیند. همین‌که به پدیده تازه یا مفهوم نوینی برخورد کرد، باز نام و نشان تازه دیگری برای آن پدید آورد. تفاوت هر لفظ با لفظ دیگر، تفاوت و اختلاف معنای آن دو را با یکدیگر می‌رساند. هرگز برای یک معنی و مفهوم دو نام یا چند نشان یا الفاظ گوناگون وضع نکرده است زیرا این کار به پیچیدگی مطلب و تیرگی معنی می‌انجامد و باعث گسترش زبان و روشن تر شدن مفاهیم نمی‌گردد. بعدها که بشرها گسترش کمی پیدا کردند؛ و آمیختگی زبان‌ها پیش آمد؛ و فاصله‌های طولی و عرضی میان بشر و واضع اولیه با بشرهای پسین مصرف‌کننده موضوعات بیش‌تر شد، تصور مترادف‌گویی و مترادف‌ها نیز در ذهن فراموشکار و کم اطلاع آنان مطرح گردید. اما خدا و پیامبر و پیشوایان آگاه به زبان و دقیق در بیان، دچار چنین نابه‌سامانی و کمبودی نشده‌اند. ما نمی‌توانیم در هیچ کجای قرآن کلمه‌ای را بیابیم که اگر به معنای دیگری هم آن را به کار ببریم، با لفظ دیگر برای معنای دیگر تفاوت نداشته باشد. مثلاً هرگز «فَ» و «وَ» و «تُمُّ» را که هر سه از حروف عطف هستند، اما هر یک معنای خاصی در عطف کردن را می‌رسانند، به جای یکدیگر به کار نرفته است؛ یا هرگز «انسان و بشر و آدم و ناس» را نمی‌توان به یک معنا گرفت.

این واقعیت درباره احادیث شریف نبوی ﷺ و سخنان بلیغ علوی ﷺ نیز راست می‌آید. مثلاً در سخنان امیرالمؤمنین ﷺ، تفاوت معنای نعمت با نِعْماء به اندازه تفاوت میان این دو لفظ است و الف ممدوده نِعْماء گویای گسترش و استمرار نعمت است. و قس علی هذا. آیت الله طالقانی این نکته را در سراسر تفسیرشان گوشزد کرده از واقعیت الفاظ به حقیقت معانی بیش‌تر پی برده است. مثلاً در تفسیر همان آیه پیش گفته (آیه نخست سوره نساء) می‌گوید:

«در قرآن، کلماتی که این نوع خاص [آدم] را می‌نمایاند، به حسب موارد و نسبت‌ها و تناسب‌ها مختلف آمده: بشر، انس، ناس، انسان. بشر، از نظر بشره و اندام ظاهر و نمودار این نوع است، در مقابل مویین تنان و دیگر حیوانات برّی که پشم و مو سراسر اندامش را نپوشانده و یا چون روی و چهره‌ باز و برجسته‌ای دارد که حالت و بعضی از اخلاق و اوصاف نفسی آن را می‌نمایند و از دیگر جانوران جدا و ممتازش می‌دارد. انس، در مقابل جنّ و وحش، نظر به انس و الفت یافتن دارد. ناس (اسم جمع از انس، و یا نوس) اشعار به گروه‌ها و رده‌های عامه‌ مانوس یا متحرک این نوع دارد. اناس (جمع انس): به گروه‌های مختلف گفته می‌شود. انسان (با حروف و حرکات و آهنگ بیش‌تر) برتری و گستردگی نفسی و روحی و شاید اجتماعی این نوع را و انسانیت صفات عالی آن را می‌نمایند. آیات قرآن، برطبق همین لغات و ریشه‌ها و فرهنگ آن‌ها، هریک از این لغات مترادف را در مورد و به جای خود و مشعر به معنا و مفهوم بلاغت خاص خود، آورده است»^{۲۲}.

تارهای نامریی وجود و پیوندهای مریی الفاظ قرآنی

گفته شد که اساس تفسیر پرتوی از قرآن بر ساختار الفاظ، برای پی بردن به معانی بهتر و دقیق‌تر و نزدیک‌تر به حقیقت، گذاشته شده است. پس اگر بخواهیم مثال‌های دیگری از آن‌گونه تفسیر بیاوریم، شاید لازم شود که بیش‌تر یا به اندازه نصف مجلدات شش‌گانه پرتوی از قرآن را نقل کنیم. لذا در این باره به نمونه‌های پیش‌یاد شده بسنده می‌گردد تنها به یک نکته جالب دیگر این تفسیر بمانند، اشاره می‌شود که ارتباط میان الفاظ با وجود انسان است. آن شادروان در ذیل تفسیر همان آیه (آیه نخست سوره نساء) درباره پیوند رَحِم (مفرد ارحام به معنی زهدان‌ها) با رحمت: «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» می‌نویسند:

«أرحام جمع رَحِم: ظرف تلاقی دو واحد حیاتی و انتقال مواریت و تکوین فردی دیگر، یا افراد و خویشاوندان به هم پیوسته به وسیله رَحِم. یک واحد نامریی جنسی «سؤل» که در رَحِم زندگان تکوین می‌شود، از درون و با الیاف ریز و معدودش صفات و آثار و اندام نوعی را به فرد تکوین یافته منتقل می‌کند و منشأ تأثیرات و تأثرات و محرک و جامع عواطف «رحمت» متقابل و مرموزی در بین مادر و پدر و اولاد می‌شود. در بین حیوانات، این گونه ارتعاشات عاطفی و متقابل، غریزی و محدود به پرورش نوزادان است تا به پای خود به راه افتند یا با بال‌های خود پرواز کنند و درپی روزی بروند و از خود دفاع نمایند. از آن پس دیگر رابطه و آشنایی میان آن‌ها قطع می‌شود و هیچ‌گونه کشش و تأثیر و تأثر

متقابل در میان شان نیست. در میان انسان ها این ارتعاشات تارهای تأثر و تأثیر متقابل بیش از عواطف غریزی با آگاه، از پدر و مادر یا فرزندان و فرزندان فرزندان و برادران و خواهران و خویشان تا هم نوع گسترش و ادامه می یابد. و هرچه پیوستگی میان آن ها بیش تر و آگاهانه تر باشد، قدرت و وسعت تأثرات و مسئولیت های ناشی از آن بیش تر و تعاون و تراحم قوی تر و عمیق تر و از حدود روابط زندگی و نیازهای مادی برتر می گردد؛ چنان که انسان های آگاه و مسؤول از هرگونه رنج جسمی و روحی دیگران، گرچه به ظاهر خویش و نزدیک و از یک قوم و ملت نباشند، تارهای نامریی وجودشان مرتعش می گردد و تا حد فدا کردن خود برای نجات دیگران از فقر و عقب ماندگی و گمراهی و محرومیت و مظلومیت پیش می روند»^{۲۳}.

این روش در سراسر «پرتوی از قرآن» پرتوافکن است و پیوسته از لفظ به معنی و از ظاهر به باطن و از بطن به بطنی درون تر. تا خداوند رحمت خود را بر خواستاران حقیقت و جویندگان طریقت و عاملان به شریعت بگستراند و آنان را به کمال نزدیک و نزدیک تر گرداند.

اندیشه ها به سوی آن است. گرچه این گونه هنر بسی پیش رفته به صورت قواعدی درآمده ولی چون معلول قدرت ایقاع و تمثیل و مربوط به درک و شعور است، با هیچ تعریفی تحدید نمی شود و با هیچ قوانین و ضوابطی کاملاً ضبط و تطبیق نمی گردد (مؤلف).

۱. سیوطی، الاتقان، ج ۲ (در شرایط تفسیر و مفسر).

۲. نهج البلاغه، از خطبه ۹۱ (الاشباح).

۳. پرتوی از قرآن، ۳/۲ (ذیل تفسیر سوره نبا).

۴. همان، ص ۶ و ۷.

۵. همان، ص ۸ و ۹.

۶. صدای فتحة یاء بعد از واو عطف، پس از آن طنین فتحة نون پیش از یاء ساکنه و اوج فتحة نون پیش از الف ساکنه، حرکت ارتفاعی تدریجی و متوالی را می نمایند و همچنین طنین حروف کلمات بعد نمودار توسعه بناست که به کسره شین «شِداداً» منتهی می گردد (مؤلف).

۷. پرتوی از قرآن، ۱۵/۳.

۸. همان، ص ۱۵-۱۷.

۹. همان، ص ۷۴.

۱۰. همان، ص ۷۶-۷۸.

۱۱. تغییر آهنگ و نغمه و تمثیل، در بهتر و کامل تر نمایاندن محیط و جو منظور و جذب اندهان و عواطف و

۱۲. پرتوی از قرآن، ۸۶/۳.

۱۳. همان، ۱۴۹/۴.

۱۴. مثنوی مولوی، دفتر دوم، ابیات ۲۳۵ به بعد.

۱۵. پرتوی از قرآن، ۱۷۲/۴.

۱۶. همان، ۱۱۹/۴، ۱۲۰.

۱۷. همان، ص ۱۲۱.

۱۸. همان، ۲۳۰/۳، ۲۲۱/۱.

۱۹. همان، ۱۳۲/۴.

۲۰. همان، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

۲۱. همان، ۴۹/۶، (تفسیر سوره نساء).

۲۲. همان، ص ۵۱.

۲۳. همان، ص ۵۴ و ۵۵.